

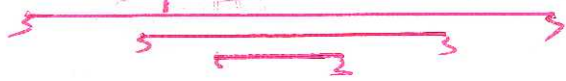
« یا سحرم را منجی اهل هم »

تو دریا را حساسی از لاله من  
 تو در آیدن تو رو سید ائمه را  
 تو بار در در جانم اولم آگوش  
 تو دور از اینها زمین عزیزت  
 چها میگی در فراق غمیزان  
 بهر جا که باشی تو، مهر ریزی  
 تو صلح مبارک راه جویند لاری  
 تو در گلشن شعر نور آفرینت  
 تو استیاد خوب منی دست درام  
 چها است و خلق که در خون تنیده  
 چه گر کاغذ هار چه شبها زاری  
 گر نرا و بنی ارم از هر مملکت  
 چراست فزان تو بهار جوانان  
 تو دانی چرا در سبستان هستی  
 بگو یا سحرم را به شعر که ریزد

بگذشت غم و ناله  
 تو دانی غم این دل و این  
 تو آگاهی از درد شب ناله  
 فدای تو و دیده زالم ریز  
 و از دور شود شدت  
 به تیغ قلم با در فراق  
 بر این خیانت کسیر به سقراط  
 شکوفاترین و فرم بهار  
 شما را که سر حبه افغانی  
 منم سحر مردم رنج دیده  
 بود دیدگانم پراه سید  
 در بیاد که جان بلبهار سید  
 ای سحر بدام غم و درد او را  
 ز ظلم زمانم خیانت  
 مگر از سفا بر دل و روح در ایران

بار و در و اصل بنیاد خود سحر خانم لاله صدف از استاد گرامر نقد: اینها بی سران  
 ۱۵۱

«ساعی مری ۳۳»



در آینه استار خویم رویت در آرم زجان

از بهر را با تمام روح جانس کاروان  
لب فرو بندم ز تو صیفت که قادرندم

هر چه گویم تیر از آنی، نلین در بیان

«ایرا»

از معنای کوچک بر آن نور و زهنتار و نین

تیر از آنی ۱۵

لطفاً اولی صوفی است این صفا با او با هم جمع نینداید. عمر صمدی ۳۳

۳

# بنام حق و حقیقت بنام عز و کبریا

گرامر استاد بسیار عزیزم سرکار محترم خانم زاله <sup>ف</sup> اصفهانی  
 سلامت عرض می‌کنم و تمجید نامور و بالابتر از اینها است  
 تا ریش و تکیه هندی بخسید است گردان <sup>ایران</sup>  
 وقت عزیزها را تلف نکنید...

زاده حبیب کتاب ارزشمند ما مجموعه آثارمان را  
 با خوشی بر بدست آوردم و رو طبع آن را هم به امر کا  
 و آن برادر و ستانم بوسیله سفیر فرستادم...

آن روز عذرم با این چیز <sup>از نویسه و این</sup> گلزار است <sup>عقارب</sup>  
 چاه دانه با سید هستید دست ما را در بزم:

باز هم برایتان آن روز تدریسی وقت دکلمه دارم

ایران گلزار کوی گلزار  
 تهران گلزار ۱۴۰۴: بنام حق

# بنام عشق و محبت و بنام آزار و آزادی

ارتداد خویم و حالا با امانت و عهد و پیمان در بند خودم بنویسم  
 در فصل ده ماه و در پیاده روز ششم از راهی هم انجام دادم و  
 مریضی فعلاً در منزل راه میروم و باید راضی باشم. بگذریم  
 از سفر و از راه برگویش. لب و روز مسیر ام و مسیر ام  
 در لایم با مقلد و در و در راه جا میوه تا سمان این روزگار  
 سیاه: بخورهای گردن ما بگفت تقدیر میکنم، هر چه هست فریاد  
 است خوب سیاه بفرار ارتداد خویم و هر دم باید بخیر دهنوی  
 گشته ام تا من گذرتم. اما نازنین است که اگر افسردگی  
 فردا ننگه که گریه مان را که هیچ کار از دنیا بزرگ و در  
 کرده چه یاد داری در روز فام را تا می نویسد، فقط آن

بیت هفتم

آن یار داری و آن احبار و آن اظهار نظر  
 بر من بسیار بسیار از بکنند و غرض از آنست  
 در سفر هم بر ایشان نوشته ام (یا سختم را بخوانم)  
 خواهر سنگین مرفه است این احبار جدا قانیه  
 و صمیمی روحی را بنویسید و شرح بهترین  
 یادگارها بر این خواجوه بود  
 بسیار به تکلف است : خواهر همیشه فقط  
 منوبید : بر ندایت متشکرم و سپاسگزاران  
 معرفی نیز توسط شما به من و جامه ام و  
 بسیار سپاسگزار است

روستوران : گارو و خالارا

ارین

و اگر فریب یاد داشت

و دوباره سلام بر استاد و درین وعظ فرمود: «مرا بخشید»

از جنبه قلم سحر و دولتی و تقیانه که بسیار در دست داریم»

فتو کبھی تہ و حضورنا ارباب <sup>ن</sup> مہر دارم: و تبریع ہم اسرار

در ہفتا اول کتاب تقدیر صلح صباہ سلام بوسیله

نامر فوستہ و اسرار گونہ گروہا از ارباب باقی را

معرفی کرده است لا لطف الا لکمال نثار در و فرستی

دایرہ آئی معرفتی نامہ را ہم باین لطف و نوری

این آنچه برای اسرار گونہ گروہا نظر و کلیوہ کلان <sup>مکتب</sup>

سند علاقمندم و افتخار میکنم چنین یادگار اگر بر بنامی  
 از جانب شما افتاد بر افسر دادگستری باشد  
 بهر حال اگر اینست سر دادگستری باشد هم شما هم بر التوفیق  
 و امیدهای منید. پیش و محو و عذر را که گنبد مرفوعاً  
 حضورتان آدرس در انگلیس تقدیم میکنم  
 تا آن آدرس را بنفر عاصی - محمد رشت و می  
 این نامه مرتبه زیر تیغ و برآید و در تحت بهیوشی  
 لود و ایمت بدو این بار سال ۱۵ اگر هم در یکی در دست  
 بهیوشی بنام من: دست که را میسوسم است که در دست در آن

«در آن» اگر هم در دست در تحت بهیوشی  
 محو و عذر را که گنبد مرفوعاً  
 سند علاقمندم و افتخار میکنم چنین یادگار اگر بر بنامی

دبیرخانه ی انجمن ادبی حکیم ناصر خسرو

## گریه ی مرگ

درد جانفرسا مرا تا بستر بیداد برد  
سخت جانی بین که (ایران) شاد و خندان باز هم  
جسم بیجان را بدست تیغ جراحی سپرد  
مرگ را مغلوب کرد و زیر تیغ غم نبرد!

<p>تاج غرور بر سر شعرم نهاده اید شادم سبب شدم که به یادش فتاده اید آن سر و بوستان هدف الجزایریست همواره گفت نه ... نه تسلیم بندگیست پیمان آن مبارز جانباز و قهرمان شد (داغ ننگ) چهره و تاریخ دشمنان هر جا برای دفع مظالم به پیش بود پولاد آبدیده ی دوران خویش یود جلاد بد نهاد و زبون را شکست داد گنج شرف به درگه هم میهنان نهاد هستند بس زنان زستم پیشه درگزین باشند بی هراس و دلیرانه درستین</p>	<p>به افتخار جمیله پور پاشا</p> 	<p>ای شاعران (جمیله) مرا نام داده اید هیئات من کجا و گل سرخ (آرمان) نسل جوان دریغ نداند، جمیله کیست جانش به لب رسید و به دونان بلی نگفت زندان ظلم و دشمن و آن دختر جوان اوج شکنجه، آتش خشم و خطای خصم آن گوهری که بهر وطن دلپیش یود با عشق و استقامت خود در شکنجه گاه با دشمنی شهادت و ایمان و اعتقاد پیر و زشده قهر سیه چال و سرفراز (ایران) غمین باش که در کشور تو نین با خائنین میهن و اهریمنان پست</p>
--	---	--

پیشکش به آقای مهندس هوشنگ کبیر و آقای رسول یونان شاعر جوان

ایران باقری با تخلص (ایران)